

فلسفه دین، دوره ۱۶، شماره ۱، بهار ۱۳۹۸
صفحات ۱-۲۸ (مقاله پژوهشی)

«پدر ناکارآمد»

بررسی علل گرایش به الحاد از دیدگاه جان. جی. پاسکوینی

محسن جوادی^۱، رضا اکبری^۲، ریحانه سادات عظیمی^{۳*}

۱. استاد حکمت و فلسفه اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

۲. استاد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران

۳. دانشجوی دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات تهران، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱/۱۸)

چکیده

مطالعات میان‌رشته‌ای و افزایش سطح تعامل میان رشته‌های مختلف علوم انسانی در بررسی‌ها و مطالعات اخیر جایگاه ویژه‌ای یافته است. علل گرایش به الحاد نیز موضوعی است که امکان دارد از زوایای مختلف روانشناسانه، جامعه‌شناسانه و دین‌شناسانه بررسی شود. در این مقاله چرایی و چگونگی تأثیرگذاری علل غیرفلسفی مانند آسیب‌های عاطفی، روانی، تربیتی و فضای فکری و فرهنگی جامعه (که اغلب توسط روشنفکران رهبری می‌شود) بررسی خواهد شد تا مشخص شود که مداخله عوامل غیرفلسفی تا چه اندازه در برگزیدن جهان‌بینی الحادی مؤثر است. پاسکوینی با استفاده از نظریه «پدر ناکارآمد» پروفیسور ویتز، نقش عوامل روانشناسانه و اجتماعی را در گرایش به الحاد بررسی کرده است.

واژگان کلیدی

الحاد، پدر ناکارآمد، پل. سی. ویتز، جان. جی. پاسکوینی، مادی‌گرایی.

مقدمه

بررسی علل گرایش به الحاد موضوعی با زوایای مختلف است که بخش پررنگ‌تر آن پرداختن به استدلال‌ات و براهین خداباوران و بخش کمرنگ‌تر آن پرداختن به علل و عوامل غیراستدلالی و غیر فلسفی گرایش به الحاد است. در واقع پرسش اصلی مقاله این است که آیا خدا باوران و به‌ویژه جریان «الحاد جدید»^۱ که عموماً موضعی خصمانه و افراطی نسبت به خدا باوری و دین‌دارند صرفاً بر اساس استدلال‌ات و براهین فلسفی ملحد شده‌اند یا علل و عوامل دیگری در اتخاذ موضع آن‌ها مؤثر بوده است؟ جان جی. پاسکوینی^۲ - کشیش و فیلسوف دین - در آثار خود که همه آن‌ها به موضوع بررسی الحاد به‌ویژه آن‌گونه که توسط پرچم‌داران جریان الحاد جدید مطرح شده اختصاص دارد، کوشیده است این عوامل را شناسایی و بررسی کند. الحاد جدید جریانی است که از اوایل قرن بیست و یکم به‌عنوان نقدی علمی و طبیعت‌گرایانه علیه دین در رسانه‌ها مطرح شد و سردمداران آن یعنی ریچارد داوکینز^۳، دنیل دنت^۴، سم هریس^۵، کریستوفر هیچنز^۶ آراء خود را با عناوینی چون نقد علمی، زیست‌شناختی یا داروینی علیه دین مطرح کردند که واکنش‌های بسیاری را از جانب فیلسوفان، دانشمندان و الهی‌دانان برانگیخته است.

پاسکوینی نیز عوامل غیراستدلالی در مدعیات آن‌ها را مورد بررسی قرار داده است، او تئوری «پدر ناکارآمد»^۷ پروفیسور ویتز^۸ را به‌عنوان علت و نقص روان‌شناختی و علل اجتماعی دیگری چون نقش رسانه‌ها، سودمحوری و لذت طلبی جهان‌بینی الحادی، بحران هویت، علم‌گرایی و کلیسای ناکارآمد را نیز در کنار آن مطرح می‌کند به‌نحوی که در نهایت جورچینی

1. New Atheism
2. John J. Pasquini
3. Richard Dawkins
4. Daniel Dennett
5. Sam Harris
6. Christopher Hitchens
7. The Dysfunctional or Absent Father Figure
8. Paul C. Vitz; Professor Emeritus of Psychology at New York University

از علل گرایش به الحاد در آثار او به چشم می‌خورد. اغلب موضوعات مطرح شده توسط پاسکویینی همان موضوعاتی است که ملحدین جدید معتقدند مصائب ناشی از آن‌ها مانند جنگ‌های صلیبی، جنگ‌های مذهبی، تروریسم، خرافه ناشی از دین است. در واقع آثار او با دنبال کردن تئوری پروفیسور ویتز می‌خواهد نشان دهد نقش این علل و عوامل در گرایش به الحاد و اتخاذ جهان‌بینی الحادی بسیار مهم و غیرقابل انکار است.

نظریه «پدر غایب یا ناکارآمد»^۱

گرایش به الحاد و ایمان توسط روانشناسان و جامعه‌شناسان بررسی شده است و بسیاری از آنها معتقدند که این دو گرایش، در وجود بشر دلایل و علل روانشناختی و جامعه‌شناختی دارد که باید به آنها توجه کرد. از جمله این افراد بنجامین بیت هالاهامی^۲ است که در پروفایل روانشناسی خود می‌نویسد: بیش از نیمی از کسانی که قبل از قرن بیستم ملحد شده‌اند، تجربه کودکی و بلوغ ناشاد داشته‌اند و یکی یا هر دو والدین خود را از دست داده‌اند. بنابراین بررسی علل گرایش به الحاد، پیوند وثیقی با مسائل روانشناختی و جامعه‌شناختی پیدا می‌کند. به این معنا که نحوه پرورش افراد و حتی نگرشی که از کودکی نسبت به ایمان یا الحاد پیدا می‌کنند، امر تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت آنها خواهد بود.

پاسکویینی این‌ها را مقدمه‌ای قرار می‌دهد برای دنبال کردن نظریه‌ای که پروفیسور پل سی ویتز (استاد روانشناسی دانشگاه نیویورک که آثار او درباره ارتباط مسیحیت و روانشناسی است)^۳ با عنوان «پدر غایب یا ناکارآمد»^۴ مطرح کرده بود. در زمینه عنوان نظریه مذکور باید بدانیم که پروفیسور ویتز در بررسی‌های خود الحاد را نوعی از اختلال‌های طیف اوتیسم (ASD) به‌شمار می‌آورد و می‌گوید در مطالعات اخیر میان فقدان باورهای دینی و اوتیسم (به معنای اختلال در برقراری ارتباط با والدین، دیگران و خدا) ارتباط

1. theory of the defective father

2. Benjamin Beit-Hallahmi ; professor of psychology at the University of Haifa, Israel

3. Paul C. Vitz; Professor Emeritus of Psychology at New York University

4. THE DYSFUNCTIONAL OR ABSENT FATHER FIGURE

معناداری وجود دارد که این اختلال پدر و هرچه با عنوان پدر مرتبط است و حتی خدا را نیز شامل می‌شود (VITZ, 1999, pp. 113-114). به لحاظ اعتقادی و دینی نیز نسبت پدری و پسری میان خدا و مسیح، از عقاید اصلی مسیحیان است. در «اعتقادنامه نیکیه» که در عالم مسیحیت شهرت بسیاری دارد، به وضوح به چنین نسبتی میان خدا و مسیح شهادت داده‌اند (ناس، ۱۳۹۳: ۶۳۴).^۱ در ادبیات مسیحی نیز خدا اغلب در هیأت پدر تجسم یافته و کتاب مقدس مملو از تجسم نسبت پدری و فرزندگی میان خدا، انسان و به‌ویژه حضرت عیسی (ع) است؛ حتی پیش از مسیحیان نیز بت‌پرستان قدیم و برخی از یهودیان نیز، خداوند را با نام پدر خوانده‌اند. در میان کتب مقدس نیز «عهد جدید» تنها کتاب مقدسی است که به‌طور خاص چنین نسبتی را مطرح کرده است. همچنین پاسکویینی اعتقاد دارد که بسیاری از روانشناسان، روانکاوان و جامعه‌شناسان در ادبیات علمی نیز این بازنمایی را تأیید کرده‌اند، از جمله این افراد فروید (۱۹۳۹ - ۱۸۵۶)^۲ است که می‌گوید جوانان به‌محض آنکه اتوریتۀ پدر برایشان از بین می‌رود، ایمان خود را دست می‌دهند. (pasquini, The Existence of God, 2010, p. 98)

نظریۀ «پدر غایب یا ناکارآمد» بر پایه تجربه و استدلال نشان می‌دهد کسانی که پدرانشان را به علت مرگ زودرس یا علل دیگر مانند ازدواج پدر، کار، جدایی از همسر، اعتیاد، ترک خانواده و طرد شدن از دست داده‌اند نه‌تنها در درک مفهوم خداوند دچار مشکل هستند و در برابر پذیرش ایمان مقاومت می‌کنند، بلکه در صدد استهزا و آزار و اذیت مؤمنان هم هستند. موارد استثنا مربوط به کسانی است که جایگزین مناسبی برای پدر غایب یا ناکارآمد خود یافته‌اند، به این معنا که به‌دنبال از دست دادن پدر، کس دیگری به‌خوبی این نقش را در زندگی آنها ایفا کرده است. در واقع این نظریه اولاً بر ارتباط مفهوم خدا با مفهوم پدر دلالت دارد که (به‌ویژه در مسیحیت) امر انکارناپذیری است و ثانیاً بر

۱. «ما ایمان داریم به خدای واحد. پدر قادر مطلق، خالق همه چیزهای مرئی و غیرمرئی و به خدای واحد عیسای مسیح، پسر خدا که از پدر بیرون آمده، فرزند یگانه و مولود از او که از ذات پدر است...»

۲. Sigmund Freud: عصب‌شناس و روانکاو اتریشی، وی پدر علم روانکاوی شناخته می‌شود.

این نکته تأکید می‌کند که ناکامی در ارتباط با پدر، به عدم درک خدا و همچنین اتخاذ مواضع منکرانه و حتی خصمانه نسبت به خداوند منجر می‌شود.

پاسکویینی برای اثبات مدعای خویش، به سراغ نمونه‌های مشهوری از متفکران، فیلسوفان و ملحدانی می‌رود که با این نظریه همخوانی دارند. فهرستی به نسبت طولانی را که وی ارائه کرده است، می‌توان در گروه‌های مختلف دسته‌بندی کرد: گروهی که پدر خود را در کودکی و خردسالی از دست داده‌اند؛ گروهی که پدران ناکارآمد و به لحاظ اخلاقی فاسد داشته‌اند (برخی از آنها مورد سوءاستفاده جنسی پدر قرار گرفته‌اند)؛ گروهی که پدران خشن و مستبد آنها را آزار می‌دادند یا پدرانشان آنها ترک کرده‌اند یا توسط آنها طرد شده‌اند و در نهایت گروهی که به دلایل ویژگی‌های اخلاقی ناپسند مانند ترس، ضعف و زبونی یا ناتوانی پدران خود، از آنها نفرت داشته‌اند (Pasquini, 2014, pp. 7-8)

مرگ پدر

گروه اول شامل متفکران و فیلسوفانی مانند فردریش نیچه (۱۹۰۰ - ۱۸۴۴)^۱، دیوید هیوم (۱۷۷۶ - ۱۷۱۱)^۲، برتراند راسل (۱۹۷۰ - ۱۸۷۲)^۳، ژان پل سارتر (۱۹۸۰ - ۱۹۰۵)^۴، آلبر کامو (۱۹۶۰ - ۱۹۱۳)^۵، آرتور شوپنهاور (۱۸۶۰ - ۱۷۸۸)^۶ و دنیل دنت (۱۹۴۲)^۷ است که جزو افرادی هستند که پدران خود را در خردسالی یا نوجوانی از دست داده‌اند. پدر نیچه قبل از پنج‌سالگی او از دنیا رفت؛ مرگ پدر در نوشته‌های او بسیار تلخ، غمگین و با عصبانیت بازتاب یافته است. در سال‌هایی که او مشاعر خود را از دست داده بود، خود را ضد مسیح معرفی کرد. دیوید هیوم نیز که پدر خود را در دوسالگی از دست داده بود، حسی از تلخی و عصبانیت در

1. Friedrich Nietzsche
2. David Hume
3. Bertrand Arthur William Russell
4. Jean Paul Sartre
5. Albert Camus
6. Arthur Schopenhauer's
7. Daniel Dennett,

خود داشت. راسل نیز پدرش لرد آمبرلی را هنگامی که چهارساله بود، از دست داد، همچنین پدربزرگش که جایگزین پدر بود، در شش سالگی او از دنیا رفت، راسل در طول سال‌های کودکی و بلوغش با افکار خودکشی دست‌وپنجه نرم می‌کرد. پدر ژان پل سارتر، ژان باپتیس نام داشت که در پانزده‌ماهگی ژان درگذشت و او با پدربزرگ و مادربزرگش (که آنها را قدیمی و از طبقه ضعیفی توصیف می‌کند) زندگی می‌کرد. آلبر کامو پدر خود لوسین را وقتی یک‌ساله بود از دست داد. او هیچ جایگزین مناسبی برای پدرش نیافت. فلوریس پدر آرتور شوپنهاور نیز وقتی او هفده‌ساله بود، دست به خودکشی زد. دنیل دنت^۱ از ملحدان شناخته‌شده دوران جدید نیز پدرش را وقتی پنج‌ساله بود، در حادثه سقوط هواپیما از دست داد.

گروه دوم متفکران و فیلسوفانی هستند که پدرانشان آنها و خانواده را به دلایل مختلف ترک کرده‌اند یا از خود رانده‌اند. ولتر، فویرباخ و زیگموند فروید، از افراد مشهوری هستند که در این گروه جای می‌گیرند. ولتر، بی‌خدا، ضدکلیسا و روحانیت بود، او وقتی هفت‌ساله بود، مادرش را از دست داد و پدرش او را برای ادامه تحصیل به جای دیگری فرستاد و در واقع او را رها کرد. گفته می‌شد که او فرزند نامشروع است، وی نام خود را از آروت به ولتر تغییر داد تا به این وسیله خانواده خود را کاملاً فراموش کند. فویرباخ پدرش را فردی لابیالی می‌دانست، زیرا وقتی او نه‌ساله بود، پدرش آنسلم با معشوقه‌اش نانته بورنر آنها را ترک کرد و سال‌ها بعد، پس از مرگ معشوقه‌اش نزد همسر و فرزندانش بازگشت. زیگموند فروید نیز پدرش را منحرفی جنسی و فرد ضعیف‌النفسی می‌دانست، چون معتقد بود پدرش در واکنش به احساسات ضدیهودی کاملاً منفعل و ضعیف است. فروید نفرت خود را از پدر، در توصیف رؤیاهای کودکیش به تصویر می‌کشد و به سبب همین نفرت در سال‌های نوجوانی در رختخواب پدرش ادرار می‌کرد. کارل مارکس نیز معتقد بود که پدرش یک بورژوازی ضعیف بود که به دلایل سطحی و برای پیشرفت سیاسی و اجتماعی مسیحی شد.

۱. دنیل کلمنت دنت (۱۹۴۲): فیلسوف، نویسنده و دانشمند شناخته‌شده آمریکایی است. او در زمینه فلسفه ذهن، فلسفه علم و فلسفه زیست‌شناسی، به‌ویژه فرگشت (نظریه تکامل) و علوم شناختی پژوهش می‌کند.

پدران مستبد

گروه بعدی متفکران و فیلسوفانی هستند که پدران خشن و مستبدهی داشتند که با خشونت زیادی با آنها رفتار می‌کردند. جوزف استالین^۱ و مادرش مورد ضرب و شتم پدر الکلی جوزف قرار می‌گرفتند، مائوتسه دونگ^۲ پدرش را مرد مستبدهی توصیف می‌کند. ساموئل باتلر^۳ (۱۹۰۲ - ۱۸۵۳) نویسنده و داستان‌نویس ساختارشکن دوره ویکتوریایی نیز توسط پدرش در کودکی مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفت. او و پدرش بعدها اغلب از یکدیگر ابراز نفرت می‌کردند. ژان ملیه (۱۷۲۹ - ۱۶۴۴)^۴ نیز اگرچه یک کشیش بود، در نهاد خویش به خدا اعتقاد نداشت، پدرش او را به تجرد و روحانیت وادار کرده بود، الحاد ملیه هنگامی آشکار شد که او در بستر مرگ بود. او در کتابی فلسفی که پیش از انقلاب فرانسه نگاشته بود، به ترویج بی‌خدایی پرداخت و چنانکه خود می‌گوید هرگز مؤمن نبوده است.

در گروه دیگر نیز افرادی جای می‌گیرند که یا دچار مفاسد اخلاقی بوده‌اند یا به دلیل روابط عاطفی بسیار سرد، از پدران خود متنفر بودند. مادالین ماری اهر (۱۹۹۵)^۵ بنیانگذار سازمان خداناپاوران آمریکایی که مسئول پایان دادن به رسمیت خواندن کتاب مقدس در مدارس عمومی آمریکا بود، به شدت از پدرش تنفر داشت تا جایی که یک بار با چاقو پدرش را تهدید کرد و در نوشته‌هایش آرزوی مرگ او را می‌کرد. پدر کیت میل (۱۹۳۴)^۶ نیز وقتی او سیزده‌ساله بود، با دختر نوزده‌ساله‌ای فرار کرد. او یک فعال فمینیست است و ناامیدی خود را با این بیان نشان می‌دهد که «هرگز اجازه نمی‌دهد یک مرد در زندگی او

1. Joseph Stalin

2. Mao Zedong

3. Samuel Butler

4. Jean Meslier

5. Madalyn Murray O' Hair

۶. کیت میل: مجسمه‌ساز، نویسنده و فیلمساز فمینیست آمریکایی است. او در دانشگاه‌های مینه‌سوتا و آکسفورد تدریس می‌کند. فعالیت‌های فمینیستی وی مورد توجه بوده و از بنیانگذاران جنبش زنان در آمریکا محسوب می‌شود. وی در ۱۹۷۹ سفر کوتاهی به ایران نیز داشت. مفهوم مردسالاری توسط او وارد نقد ادبی شده و مهم‌ترین کتابش «سیاست‌ورزی جنسی» بوده که نقطه عطفی در جنبش فمینیستی زنان است.

اهمیت پیدا کند». آنتونی فلو (۲۰۱۰ - ۱۹۲۳)^۱ روانشناس الحادی و فیلسوف بریتانیایی مکتب تحلیلی نیز، پس از آنکه گرفتار اعتیاد به الکل شده بود، روی زمین می‌غلطید، می‌گریست و می‌گفت: «از پدرم متنفرم». این نکته نیز شایان توجه است که آنتونی فلو در سال‌های نزدیک به پایان عمر، الحاد را در حمایت از نظریه طراحی هوشمند رد می‌کرد (Pasquini, 2014, pp. 7-8).

پاسکوینی پس از ارائه این نمونه‌ها (البته به صورت مختصر) سعی دارد به نحو تجربی اثبات کند که یک پدر ناکارآمد، اگر جایگزین سالمی نیابد، می‌تواند زادگاه الحاد و بی‌خدایی باشد. در واقع تلخی و ناکامی از دست دادن پدر و نفرت و بیزاری از او، درک مفهوم خدا را (با توجه به تجسم خدا در هیأت پدر برای فرزندان رهاشده) با غمگینی، بیزاری و خشم همراه و حتی دشوار و غیرممکن می‌کند.

کشیش و کلیسای ناکارآمد

عملکرد کلیسا و رهبران دینی در جامعه مسیحیت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و عموم مردم اعتماد منحصر به فردی به کلیسا به عنوان یک نهاد مذهبی (و سابقاً حاکمیتی) دارند. تصویر کشیش یا پدر مقدس در مسیحیت، به صورت پدری مهربان و عناوینی چون پدر یا عالیجناب، نشانگر جایگاه خاص ایشان در جامعه مسیحی است، بنابراین هر گونه لغزش از جانب ایشان، گناهی نابخشودنی تلقی می‌شود که شاید باورهای دینی یک فرد را به طور کلی ویران کند. مشاهده مفاسد و جرایم اخلاقی و حقوقی سنگین، مانند روابط نامشروع، تجاوز به عنف، داشتن فرزند نامشروع، خشونت و حتی مفاسد مالی و اقتصادی از ارباب کلیسا، تأثیر سوء بسیاری بر تزلزل پایه‌های اعتقاد و اعتماد به کلیسا بر جای نهاد. جان تولند (۲۰۰۴ - ۱۹۱۲)^۲ فرزند نامشروع یک کشیش بود که خود را قربانی بی‌تعهدی

1. Antony Flew

۲. John Willard Toland: نویسنده و تاریخدان آمریکایی، شهرت او بیشتر برای نوشتن سرگذشت آدولف هیتلر بوده و یک بار نیز برنده جایزه پولیتزر شده است. دو کتاب از وی به فارسی ترجمه شده است.

یک کشیش می‌دانست و به‌زودی ایمان خود را از دست داد و اقدام به سوزاندن کتاب ادعیه مشترک مسیحی کرد و سپس کتابی با عنوان «مسیحیت اسرارآمیز نیست» منتشر کرد. نمونه دیگر ریچارد داوکینز (۱۹۴۱) است که مانند دیگر ملحدان جدید، بسیار مراقب است چیزی از مسائل تربیتی او آشکار نشود و سرانجام پذیرفت که در کودکی مورد تجاوز یک کشیش انگلیکان قرار گرفته است. او که در واقع رهبر ملحدان جدید به‌شمار می‌آید، به خدا با الفاظی چون اعتمادناشدنی، نامهربان، دمدمی‌مزاج، سفاک و ... اشاره می‌کند. واقعیت دردناک این است که فساد کلیسا، جامعه مسیحی را با چنان نوسانی روبه‌رو کرد که جبران‌ناپذیر است و زمینه را برای تزلزل پایه اعتقادات و تنزل جایگاه کلیسا و کشیشان و حتی حذف آنها از جامعه فراهم کرد (dawkins, 2006, p. 31).

پدر یا مادر ملحد قهرمان

کودکان با عشق و تحسین به پدر و مادر می‌نگرند، گویی آنها پدر و مادر را همراه با جهان‌بینی خویش در آغوش می‌گیرند یا به عبارت دیگر جهان را از دریچه چشم آنها می‌نگرند. جهان‌بینی مؤمنانه یا منکرانه پدر و مادر، بنیان فهم و درک آنها از جهان را تشکیل می‌دهد. پاسکویینی معتقد است که پدر یا مادر ناباور به خدا که به‌عنوان قهرمان در زندگی فرزندش ظاهر شده، یکی از عوامل گرایش به الحاد است که شاید به صورت همه انواع الحاد نظری، عملی و خصمانه بروز یابد. نمونه‌های ذیل متفکران و فیلسوفانی هستند که پدر یا مادر آنها به‌عنوان قهرمان زندگی‌شان موضع منکرانه‌ای نسبت به خدا داشته‌اند و با همه اشکال ایمان در زندگی مخالفت ورزیده‌اند.

پدر جان استوارت میل مردی اهل فلسفه، تاریخ و اقتصاد بود. او بسیار به پسرش علاقه‌مند بود و در زمینه آموزش او وسواس به خرج می‌داد تا جایی که حتی او را به مدرسه نمی‌فرستاد و خود به او آموزش می‌داد. او در واقع الحاد را به سبب علاقه به پدرش پذیرفت. پدر روبرت تیلور وقتی درگذشت که او شش‌ساله بود. تیلور توانست عمویش را جایگزین پدرش کند. عمویش به او توصیه کرد که دین را نپذیرد. سیمون دو بوار بسیار به پدرش علاقه‌مند بود، پدر او شکاک و بی‌دین محسوب می‌شد. سیمون احساس رهایی از جنسیت را از پدر به یادگار

داشت و شکاکیت پدر را نیز به همین گونه پذیرفت تا زمانی که قهرمان دیگری وارد زندگی او شد. طبق گفته خود او ژان پل سارتر امنیت و اعتمادی را برای او فراهم کرد که تنها پدرش چنین آسایشی برای او فراهم کرده بود. برتراند راسل نیز دلایل زیادی برای الحاد داشت. تربیت خانوادگی او به نحوی بود که او را به سوی الحاد سوق می داد. پدر و مادر او ملحد بودند، نیاز ذاتی او برای وحدت با والدینش یا وفادار بودن به باورهای الحادی آنها، شاید دلیلی برای ناباوری او باشد. ناتوانی از آشتی دادن رنج‌های بشری و شرور عالم با خیر مطلق بودن خدا را می‌توان منبعی برای الحاد فردی مثل او دانست (Pasquini, 2014, p. 12).

خودمحوری و لذت‌گرایی

پاسکویینی اعتقاد دارد که یکی از مهم‌ترین عواملی که افراد را به سوی الحاد سوق می‌دهد، لذت‌گرایی موجود در جهان‌بینی الحادی است که جاذبه فوق‌العاده‌ای دارد. زندگی کسانی که دچار الحاد عملی هستند و خدا در زندگی آنها جایگاهی ندارد و چندان مورد توجه نیست، در واقع با ملحدان نظری تفاوتی ندارد و آنچه در نظر آنها مهم جلوه می‌کند، ارضای نفسانی حاصل از لذت‌گرایی مادی در الحاد و دشواری و محدودیت در جهان‌بینی ایمانی است؛ چرا که ایمان داشتن نیازمند تغییری اساسی در نحوه نگرش و زندگی خواهد بود، زیرا ایمان در پهنه انتخاب‌های غایی و گزینش اخلاقی آدمی، بروز و ظهور فراوانی می‌یابد و در این صورت بسیاری از خودمحوری‌ها، خودخواهی‌ها و لذت‌گرایی‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد و محدود می‌کند. تعهدات اخلاقی یکی از مهم‌ترین مسائلی است که ملحدان، پایبندی چندانی به آن ندارند و با کمال تحیر حتی روشنفکران، متفکران و فیلسوفان ملحد، به این مهم وقعی نمی‌نهند و مراعاتش نمی‌کنند. پاسکویینی مطابق روش خود سراغ نمونه‌های فساد و ضعف اخلاقی افراد مشهور (از میان ملحدان جدید که اغلب خبرنگار هستند) می‌رود: مایکل اونفری^۱ شهرت فراوان خود را از راه توجیه لذت‌گرایی در

۱. Michel Onfray: نویسنده و فیلسوف فرانسوی معاصر که لذت‌گرایی، الحاد و آنارشیزم را ترویج می‌کند. او نویسنده‌ای پرکار با بیش از ۱۰۰ کتاب است.

الحاد به دست آورده است. کریستوفر هیچنز^۱ همسر اولش را ترک کرد، در حالی که او باردار بود. فروید مصرف کننده کوکائین بود که با تجویز دکتر برای اجتناب از تحمل درد و رنج فراوان، به روشی که امروز به اوتانازی یا مرگ مشفقانه معروف است، از دنیا رفت. با توجه به اینکه فروید یک روانپزشک بود، باید به این نکته نیز توجه داشت که بررسی ۴۰۰۰ دکتر انگلیسی نشان می دهد که ملحدان و پزشکان لادری دو برابر دیگر پزشکان باایمان، از اتانازی در بیماری های صعب العلاج طرفداری می کنند (Donnis, 1997).

مادلین اوهایر (۱۹۹۵ - ۱۹۱۹)^۲ اعتقاد دارد که هر نوع ارتباط جنسی همراه با رضایت پذیرفتنی است. برتراند راسل به دلیل روابط عاشقانه اش معروف بود و هرگاه یکی از همسرانش مرتکب زنا می شدند، مزورانه ابراز ناراحتی می کرد. ژان پل سارتر روابط آزادی با سیمون دو بووار داشت و اغلب درگیر مسائل جنسی با زنان می شد؛ همچنین به دلیل فرار با دختران دانش آموزش بدنام بود. کارل مارکس به نحو رسواکننده ای شهوت پرست و استثمارگر بود و نسبت به همسرش نیز فردی بی تعهد بود و یک پسر نامشروع داشت. شوپنهاور در نتیجه بی بندوباری های جنسیش دچار سفلیس شده بود، او ازدواج نامتعارفی داشت که در اصطلاح تتراگیمی^۳ گفته می شود. بسیاری از ملحدان به دلیل چندهمسری یا داشتن شرکای جنسی مشترک یا متعدد مشهور هستند. (Bowlby, 1979, p. 11) ارتباط جنسی آزاد، بدون حد و مرز، تعداد نامحدود شرکای جنسی، شریک جنسی مشترک و ارتباط جنسی به هر نحو و فقط با هدف لذت جنسی امری است که در میان ملحدان و حتی در میان روشنفکران و متفکران این گروه به وفور یافت می شود. نیچه در سال های پایانی زندگی خویش دیوانه شد علت دیوانگی او سفلیس بود. زیگموند فروید و کارل

۱. Christopher Hitchens: نویسنده، مقاله نویس، سخنران و منتقد ادبی و مذهبی است. او پنج مجموعه مقاله در زمینه های ادبیات، دین و سیاست دارد و بیش از ۳۰ کتاب را ویرایش و تألیف کرده است. وی اعتقاد دارد که مردم می توانند ملحد باشند و آرزو کنند ای کاش خدا وجود داشت.

۲. Madalyn Murray O' Hair: بنیانگذار سازمان خداناباوران آمریکایی که مسئول پایان دادن به رسمیت خواندن کتاب مقدس در مدارس عمومی آمریکا در ۱۹۶۳ بود. وی توسط دیوید آر واترز به قتل رسید.

۳. tetragamy: ازدواج دو مرد با یک زن.

یونگ (۱۹۶۱ - ۱۸۷۵)^۱ درباره او می‌گویند که به دلیل ارتکاب همجنس‌بازی در فاحشه‌خانه‌ای در جنوای ایتالیا دچار سفلیس شد (Pasquini, 2014, p. 18).

مسئله همجنسگرایی در جهان امروز بسیار مورد جدل و پرننگ شده، تا جایی که حتی به ابزاری سیاسی نیز تبدیل شده است و بسیاری از ملحدان لذت‌گرا مدافع همجنسگرایی هستند و اعتقاد به خداوند را، مانعی در راه ارضای نیازهای جنسی خود می‌دانند. همچنین تعداد شایان توجهی از لژیون‌ها، گی‌ها و ترنس‌ها ملحد هستند، زیرا الحاد، محدودیت‌های اخلاقی را حذف می‌کند و انتخاب این سبک زندگی، علاوه بر اینکه آنها را متمایز می‌کند و در کانون توجه قرار می‌دهد، به آنها اجازه می‌دهد که پروای هیچ قیدوبندی را در مسائل اخلاقی نداشته باشند و به لذت بردن صرف بپردازند. بسیاری از متفکران و روشنفکران ملحد مدافع و حامی انجمن‌های حمایت از حقوق همجنسگرایان مانند نامبلا (انجمن پسران عاشق آمریکای شمالی) هستند، زیرا چنین حمایتی هم مایه مباهات است و هم ابزاری برای شهرت و کانونی برای توجه به آنها فراهم می‌کند.

بحران هویت

نیاز به هویت شناخته شدن و جدی گرفته شدن، از نیازهای طبیعی بشر است که وقتی سرکوب شود، به شکل عزت نفس کم یا عقده حقارت سر برمی‌آورد. اغلب ملحدان به اشکال مختلفی نشان داده‌اند که نیاز دارند جدی گرفته شوند و مورد تأیید باشند. آنها اغلب دوست دارند منحصر به فرد و پیچیده دانسته شوند و جامعه آنها را به‌عنوان افرادی آزاداندیش و هوشمند تأیید و حتی تشویق کند. اینکه آرا و عقاید آنها شورشی علیه نظام‌های پذیرفته‌شده دینی و اجتماعی تلقی شود، به آنها احساس هویت، هدف و معنایی می‌دهد که پیش از این در زندگی خود نداشته‌اند. بسیاری از ملحدان به‌ویژه ملحدان عملی، برای افکار و عقاید خود دلایل قانع‌کننده و حتی منطقی ندارند؛ اما همین که به‌عنوان

۱. Carl Gustav Jung: روانپزشک و فیلسوف بزرگ سوئدی که به دلیل فعالیت‌هایش در روانشناسی و ارائه نظریاتش تحت عنوان روانشناسی تحلیلی معروف است. وی خواستار بازگشت روانشناسی به ریشه‌های روحانی خود بود.

ملحدان جدید شناخته شوند، عطش آنها را برای شهرت و احساس ممتاز بودن فرومی‌نشانند تا جایی که گرایش به الحاد و داشتن عقاید الحادی، به مد و پرستیژ روشنفکرانه‌ای تبدیل شده است. پاسکوینی برای این ادعای خویش نیز به سراغ متفکران شهیر و فیلسوفان الحادی می‌رود. برای مثال او دربارهٔ افرادی مانند فویرباخ می‌گوید: او خود را فیلسوفی با اهمیت فوق‌العاده می‌دانست و به‌عنوان کسی توصیف می‌شد که غرور روشنفکرانه غیرمقنعی داشت.

غرور و تکبر نیچه به نحو گسترده‌ای تصدیق می‌شد و در واقع او در فلسفهٔ خویش از این ویژگی‌ها تجلیل می‌کرد. عقدهٔ حقارت او با طرح ابرمرد و نیاز او برای شهرت، با اعلام مرگ خدا ابراز شد. او خود را جایگزین مسیح می‌کرد و بدون کمترین تواضعی، خود را «تنها مصلوب» می‌خواند تا هرچه بیشتر به رسمیت شناخته شود و بعدها در سال‌های دیوانگی خود را ضد‌مسیح نامید. نیچه زنان را فرودست می‌دانست و تحقیر آنان و دیگر ارزش‌های مسیحیت، بخشی از فلسفهٔ او بود تا کاملاً خلاف جریان باشد و جهان را به لرزه درآورد. آلبر کامو نیز با بیان پوچی و مسئلهٔ خودکشی به‌عنوان تنها سؤال جدی فلسفی، می‌خواست شوکی به جهان وارد کند و به شهرت دست یابد. زیگموند فروید خود را فاتح و ماجراجو می‌دانست و زندگینامه‌نویسان، وی را بسیار جاه‌طلب توصیف می‌کنند (Pasquini, 2014, p. 15)

بارون هولباخ^۱ ملحد مشهور دورهٔ روشنگری به نیاکانش غره بوده و نامش را از اشراف گرفت. او احساس می‌کرد که موقعیت اجتماعی‌اش برایش کافی نیست، همچنین احساس اینکه والدینش او را نمی‌خواهند موجب شد که آنها را ترک کند و به حلقهٔ دوستانش بپیوندد که خود را «گروه آزاداندیشان» می‌نامیدند، زیرا در آنجا چیزی را می‌یافت که نزد والدینش نیافته بود و احساس ارزشمندی، شهرت و موقعیت اجتماعی مناسب آنچه بود که می‌توانست در آنجا بیابد. آلبرت ایس نیز علاقه‌مندی بسیاری به سفر کردن به جای جای

۱. Baron d' Holbach: از اصحاب دایره‌المعارف به همراه دیدرو و دالامبر در سدهٔ هجدهم، وی در کتاب «نظام طبیعت» در ۱۷۷۰ رسماً وجود خدا و دین را انکار کرد.

جهان و تفسیر انجیل با روش و سنت دلخواه خویش داشت. در واقع انجیل را تفسیر به رأی می‌کرد و ارزش‌های مسیحی را زیر سؤال می‌برد و آنها را پوسیده و قدیمی تلقی می‌کرد و از این طریق، عطش خود را به شهرت، کسب موقعیت اجتماعی و پرستیژ روشنفکری فرومی‌نشانده. مارگارت سنجر (۱۹۶۶ - ۱۸۷۹)^۱ نیز از کسانی بود که به دلیل موفقیت در کنترل موالید، سقط جنین، اصلاح نژاد، مرگ مشفقانه افراد دچار ناهنجاری (اوتانازی) مشهور شد و همیشه سعی کرد در زمره روشنفکران و متفکران قرار گیرد و تمام تلاش خود را برای محبوبیت در عرصه تفکر انسانمدار سکولار کرد تا جایی که او را بنیانگذار پدر و مادری برنامه‌ریزی‌شده می‌نامند. ریچارد داوکینز تمام تلاشش را می‌کند تا به‌عنوان مشهورترین و بهترین روشنفکر زمان شناخته شود و به سودای شناخته شدن به‌عنوان بهترین و محترم‌ترین ملحد جهان به مبلغ ضد مذهبی خامی تبدیل شده است. او می‌خواهد همیشه در مرکز توجه مطبوعات، مجلات و روزنامه‌ها باشد و بسیار علاقه‌مند است که خوانندگان به‌عنوان تنها روشنفکر زمان، به او رأی دهند؛ گویی برای نام، موفقیت و شهرت زندگی می‌کند.

شخص دیگری که پاسکویینی سعی می‌کند با احترام و احتیاط درباره او صحبت کند، آنتونی فلو (۲۰۱۰ - ۱۹۲۳)^۲ است؛ ملحدی که بر اساس پیشرفت‌های جدید در بیولوژی مولکولی تغییر جهت داد و جهان را محصول یک هوش فرامادی دانست. پاسکویینی معتقد است که روی آوردن آنتونی فلو به الحاد در گذشته، بر اساس نیاز به شهرت و به رسمیت شناخته شدن بود و پس از آنکه الحاد به نحوی به یک مد زودگذر در میان متفکران تبدیل شد و دیگر آن جاذبه قبلی را نداشت، وی تغییر موضع داد و این بار با روی آوردن به ایمان سعی کرد توجهات را به سمت خودش جلب و نیاز خود را به مرکز توجه قرار

1. Margaret Sanger

۲. Antony Flew: وی در سال ۱۹۵۰ با نگارش مقاله «الهیات و ابطال‌پذیری» از بی‌خدایی دفاع و از زندگی پس از مرگ انتقاد می‌کرد و در سال ۲۰۰۴ از امضاکنندگان مانیفست انسان‌گرا بود؛ اما همان سال در ۸۱ سالگی پذیرفت که جهان آفریده شده است.

گرفتن برآورده کند. پاسکوینی اگرچه تغییر موضع فلو را امر مبارکی تلقی می‌کند، اعتقاد دارد که عنوان فرعی کتاب فلو، انعکاس همین نیاز اوست: «چگونه رسواترین ملحد جهان خود را تغییر داد». در واقع این تغییر موضع شوک‌آور، دوباره او را در مرکز توجه مردم قرار داد (Pasquini, 2014, p. 16).

نقش رسانه‌ها در گرایش الحاد

با توجه به قدرت عجیب رسانه‌ها در شکل دادن افکار، عادات و در نهایت شخصیت افراد، به خدمت گرفتن آنها برای کنترل و هدایت جامعه، صحنه رقابت گروه‌های مختلف در جامعه محسوب می‌شود. پاسکوینی معتقد است که تفکر الحادی چنان این رسانه‌ها را به خدمت اغراض خود درآورده است که الحاد دیگر تنها عدم اعتقاد به خدا نیست، بلکه به نظامی فکری تبدیل شده است که تمامی مذاهب، ادیان و مظاهر آن را سرکوب می‌کند. خشونت، سکس و افیون سه ضلع مثلث رسانه‌های الحادی هستند. انجمن روانشناسی آمریکا هنگام اعلام نتایج خود تأکید می‌کند افرادی که فیلم‌های خشن تلویزیون را تماشا می‌کنند، حساسیت کمتری در قبال درد و رنج دیگران نشان می‌دهند و آمادگی بیشتری برای ارتکاب جرایم خشن دارند. کودکانی که در معرض تماشای فیلم‌های خشن قرار می‌گیرند، اغلب پرخاشگری بیشتری دارند و در بزرگسالی بیش از دیگران مرتکب اعمال مجرمانه می‌شوند.

صنعت پورنوگرافی و پرستش زیبایی ظاهری، یکی دیگر از وظایف تعریف‌شده رسانه‌ها به‌ویژه تلویزیون است. در آمریکا به‌طور متوسط هر سال ۱۵۰۰۰ تصویر جنسی دیده می‌شود و ۵۶ درصد برنامه‌های تلویزیون آمریکا، محتوای جنسی دارند، به نحوی که تلویزیون در طول روز ۱۵۰ عمل مقاربت جنسی زوج‌های ازدواج‌نکرده را نمایش می‌دهد و این رقم برای همسران سه تا یک عدد است. همچنین ساعت خانوادگی تلویزیون به‌طور متوسط هشت ساعت برآورد می‌شود که آن هم بیشتر به حوادث جنسی روز می‌پردازد. تبلیغ افراطی محصولات زیبایی، به مصرف‌کنندگان چنین القا می‌کند که در صورت از دست دادن زیبایی ظاهری خود، دیگر در جامعه ارزشی ندارند و به‌تدریج از جامعه رانده می‌شوند. درباره

استفاده از الکل، سیگار، سیگار برگ و مواد مخدر نیز وضعیت به همین منوال است و در بیش از نود درصد فیلم‌ها و پنجاه درصد موزیک‌ویدئوها و نمایش‌های تلویزیونی، نوشیدن انواع مشروبات و مصرف مواد مخدر به نحو صریح و غیرصریح تبلیغ می‌شود. آمار استفاده از داروهای نیروبخش و استفاده غیرقانونی از داروهای خاص، به‌شدت در حال افزایش است. در بسیاری از فیلم‌ها و سریال‌ها، قهرمان اصلی فیلم یا شخصیت محبوب آن به‌شدت به نوشیدن مشروبات الکلی علاقه‌مند است و حتی به الکل اعتیاد دارد، اما این رفتار او نه‌تنها قبیح شمرده نمی‌شود، بلکه بسیار جذاب و لذتبخش نیز تصویر می‌شود و نوجوانان به نحو ناخودآگاه سعی می‌کند رفتارهای او را تقلید و تکرار کنند.

در واقع این چرخش از خدا به سمت خود یا خودمحوری، ایده ملحدانه‌ای است که یک خود توخالی می‌سازد، خودی بدون خدا که برای پر کردن خلأهای درونی خود، به هر کاری دست می‌زند، گاهی از داروهای نیروبخش استفاده و گاهی افیون را انتخاب می‌کند و سرانجام هم دچار احساس پوچی و بی‌معنایی می‌شود. به نظر پاسکوینی تلویزیون در جوامع سکولار به رسانه‌ای متظاهر و بی‌ادب تبدیل شده است که نسبت به مؤمنان، رفتار خصمانه و توهین‌آمیزی دارد. رسانه‌ای جنجالی که نسبت به ادیان رفتار قلدرمآبانه‌ای دارد و مدام ارزش‌های دینی را استهزا می‌کند. بنابراین کنترل اذهان توسط ملحدان سکولار، نسلی را پرورش داده است که به اموری چون خشونت، سقط جنین، اوتانازی یا مرگ مشفقانه، کمک به خودکشی، دلسوزی و توجه افراطی به حقوق همجنسگرایان، نگاه همدلانه و حمایت‌گرایانه‌ای دارد، اما درد و رنج دیگران، ارزش‌های دینی و مسیحی اغلب امور کم‌اهمیتی جلوه داده می‌شوند و حتی استخفاف و نکوهش می‌شوند (Pasquini, 2014, pp. 60-61).

فتنه پنهان

پاسکوینی اعتقاد دارد که جهان‌بینی الحادی نه‌تنها عرصه عمومی و ظاهری جامعه را در انقیاد خود درآورده است، بلکه سعی دارد ناخودآگاه افراد را نیز تحت تأثیر قرار دهد. عرصه تبلیغات فضای مناسبی برای چنین کاری است؛ به این معنا که بسیاری از الگوهای عمل به‌صورت غیرآشکار و غیرمستقیم از طریق تصاویر چشم‌زن، کلمات نامشخص و

اموری جزئی که در وهله اول چندان توجه بیننده را جلب نمی‌کنند، در ناخودآگاه افراد لانه می‌کنند. تأکید بی‌اندازه تبلیغات بر اموری مانند ثروت، شهرت و موفقیت که به نحو ضمنی تبلیغ ابزار آن هم هست، بدون آنکه سخن آشکاری درباره الگوی عمل و انتخاب‌های افراد در زمینه نوع پوشش، نحوه زندگی و چگونگی رفتار افراد بگویند، با نمایش‌های جذاب، افراد و اذهان آنها را کنترل و هدایت می‌کند.

اگر تبلیغات صرفاً مغالطه ساده‌ای برای جذب مشتری است و هدف دیگری جز به فروش رساندن محصول ندارد، چرا برای تبلیغ اغلب محصولات (از همبرگر گرفته تا اتومبیل و ماشین چمن‌زنی) از تصاویر زنان نیمه‌عریان استفاده می‌شود، اندکی تأمل در صورت و محتوای تبلیغات نشان می‌دهد که پیام‌های غیرمستقیم تبلیغات، گاهی آن‌قدر زیاد و به سرعت به ذهن خواننده انتقال می‌یابد که محصول اصلی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. پاسکوینی این جریان قوی رسانه‌ها را فتنه پنهان می‌نامد و معتقد است که این نحوه عملکرد آنها، چیزی جز پیروی از مذهب انسان‌گرایی و سکولاریست که آنچنان سلطه گسترده‌ای بر رسانه‌ها دارد که اگر شما بخواهید برخلاف این جریان شنا کنید، ارتباطتان با همه چیز قطع می‌شود؛ چرا که آنها در همه جا نفوذ کرده‌اند و هیچ رقیبی برای خود نمی‌پذیرند، چون میدان برای آنها خالی شده است. نسلی که با چنین شیوه‌ای تربیت می‌شود، نمی‌تواند الحاد را نپذیرد، چرا که به نحو ناآگاهانه‌ای مشغول پرستش خدایان الحاد بوده و این در حالی است که مؤمنان خود را از هر تبلیغ و عملی ناتوان می‌یابند و هیچ ایده‌ای برای تربیت نسل‌ها ندارند. مؤمنان در خواب غفلت فرورفته‌اند و جامعه همچنان توسط آنها بلعیده می‌شود (Pasquini, 2014, p. 62).

توجیه الحاد (تقابل علم و دین)

پیشرفت‌های علمی در عصب‌شناسی بسیاری از متفکران سکولار را بر آن داشته است که برای باورهای الحادی خود بنیانی علمی فراهم کنند، به این معنا که چیستی اعتقادات و باورهای دینی در افراد را مطالعه کنند و این نکته را به اثبات برسانند که ایمان حاصل فرآیندی غیرمادی و تلاش معنوی یک فرد و حتی امری فطری و طبیعی نیست، بلکه حاصل

کارکرد مادی یک بخش مادی در مغز است که با از بین رفتن آن بخش مادی، اعتقادات و باورها نیز مانند حافظه یک رایانه از بین می‌روند و اساساً تمامی اعتقادات و عقاید بشر، منشأی مادی دارد که کنترل‌شدنی و تغییرپذیر است، پس چیزی بیش از یک پدیده یا رخداد فیزیکی وجود ندارد که بشر بخواهد دلمشغول آن باشد. بسیاری از ملحدان جدید مانند دنیل دنت سعی کرده‌اند که از طریق مطالعات عصب‌شناسی مغز و کارکردهای اعصاب مغز، باورهای دینی افراد و تجارب دینی آنها را حاصل وجود کارکرد یک بخش مادی در مغز تعریف کنند. یعنی امیدوارند نقطه‌ای یا مرکزی در مغز پیدا کنند که کارکرد آن، سبب اعتقادات و باورهای دینی شده باشد، بخشی که کارکرد آن برنامه‌ریزی برای معنویت است. جالب‌تر آنکه آنها در جست‌وجوی یافتن چنین مرکزی در مغز هستند تا آن را نابود کنند، زیرا معتقدند که باور به خدا و وجود خدا باوران، مانند یک سم رفاه بشر و زندگی اجتماعی او را تهدید می‌کند. دن هارمر (۱۹۵۱)^۱ به‌عنوان یک ژنتیست اعلام کرد که ژن خداوند را در مغز انسان یافته است، اما بعدها تحقیقات عصب‌شناسان و همچنین خود او نشان داد که چنین ژنی وجود ندارد و در نظریه خود تجدید نظر کرد. آنچه درباره مرکز، مدار یا محور خدا در مغز (که ایده خدا یا تجربیات معنوی را تولید می‌کند) می‌دانیم چیست؟

عصب‌شناس مشهور ماریو بورگارد (۱۹۶۲)^۲ توضیح می‌دهد که مغز بسیار پیچیده است و الگوهای از پیش پذیرفته‌شده دیگر برای تحقیقات پیشرفته مناسب نیستند. او در تحقیقاتش اظهار می‌کند که رزونانس مغناطیسی تصویربرداری (اف. ام. آر. آی) نشان می‌دهد که فرآیندهای شناختی و عاطفی به‌واسطه شبکه عصبی، با چند ناحیه مغزی ارتباط دارند، اما به‌هیچ‌وجه نمی‌توان گفت اعتقاد به خدا حاصل یک بخش مادی در مغز است که می‌توان آن را

۱. Dean harmer: ژنتیست، نویسنده و مستندساز آمریکایی، شهرت او به دلیل مطالعاتش درباره ژنتیک رفتاری و ژنتیک مولکولی بوده و تز اصلی وی جدایی دین از معنویت است.

۲. Mario Beauregard: عصب‌شناس مشهور کانادایی است که با بخش روانشناسی آریزونای آمریکا همکاری می‌کند. او معتقد است که ماده تنها چیزی نیست که موجود است و ذهن و مغز اساساً موجودات مستقلی هستند. کتاب مشهور او «مغز معنوی: یک دعوی عصب‌شناسانه برای وجود روح» نام دارد.

کنترل کرد. حال با توجه به اینکه تاکنون نقطه خداوند، مرکز خدا، ویروس خدا، ژن عرفانی، ماژول خدا یا ژن خدا یافته نشده است، اگر فرض کنیم چنین منطقه‌ای در مغز پیدا شود، پیامدهای آن چه خواهد بود؟ اگر وجود خدا برای بقا و رفاه بشر مفید و الحاد با اختلال‌های جامعه‌شناختی همراه است، خداباوران و خدا ناباوران می‌توانند چه استنباط‌های عصب‌شناختی و بیولوژیکی داشته باشند؟ ریچارد داوکینز و مایکل پرسینگر^۱ (ملحد و روانشناس بالینی) در زمینه یافتن بخشی در مغز و مربوط به درک خدا و تجارب معنوی، تلاش‌های بسیاری کرده‌اند. پرسینگر باور داشت که چیزی کشف کرده است که «کلاه ایمنی خدا» نامیده می‌شود و قطعه‌ای در مغز برای تحریک تجربه معنوی از طریق میدان مغناطیسی ضعیفی در لوب گیجگاهی مغز وجود دارد. همچنین آنها ادعا کرده‌اند که هشتاد درصد مردم نوعی از تجربه معنوی را آزمودند. داوکینز واقعاً امیدوار بود که آنچه را دریابد که خدا باوران یک تجربه معنوی می‌نامند، اما هیچ‌یک را نیافت. متأسفانه نه تجربه خدا و نه تجربه معنوی به این شکل حاصل نشد. توضیح پرسینگر این بود که حساسیت داوکینز در لوب گیجگاهی «زیرمتوسط» است و این یعنی لوب‌های گیجگاهی داوکینز رشد و گسترش نیافته‌اند یا آسیب دیده‌اند. بعدها این نظریه پرسینگر توسط گروه دانشمندان سوئدی بی‌اعتبار و مشخص شد که چنین قطعه‌ای در مغز وجود ندارد که بتواند تجارب معنوی برای افراد ایجاد کند.

نتیجه‌ای که داوکینز و پرسینگر قصد داشتند از چنین تحقیقاتی بگیرند، این بود که اولاً قطعه‌ای مادی در مغز، مولد تجارب معنوی و درک خدا در انسان است و ثانیاً این قطعه را می‌توان مانند دیگر قطعات یا بخش‌های مغز تحت کنترل درآورد و حتی با تخریب این قطعه، می‌توان تمامی ادراک‌های غیرمادی و تجارب معنوی را از بین برد و در نهایت اینکه چیزی فراتر از یک فرآیند مغزی در تجارب معنوی بشر وجود ندارد. اما نه تنها تاکنون موفق نشده‌اند، بلکه کارهای همین گروه از دانشمندان علوم عصب‌شناسی نشان می‌دهد که تجربه خدا باوری دینی، نه به ژن یا عصب خاصی وابسته است و نه آنها می‌توانند به وسیله فناوری و دستکاری

۱. Michael persinger: عصب‌شناس فیزیکی‌لیست و فیلسوف طبیعت‌گرای کانادایی است که اعتقاد دارد تمام پدیده‌های مربوط به آگاهی، تجارب معنوی و حوادث ماورایی، با سازوکاری فیزیکی توضیح‌دانی هستند.

مغز، چنین چیزی خلق کنند، به علاوه هر روز این ایده که پیشرفت‌های علوم مدرن، وجود خدا را بیش از نبود خدا محتمل می‌کند، بیشتر قوت می‌گیرد. وضعیت علم درباره وجود خدا، مانند استدلال له و علیه وجود خدا در حوزه فلسفه است، یعنی به گونه‌ای که نه قابلیت دارد وجود خدا را اثبات کند و نه آن را انکار کند. بنابراین تلاش آنها برای اینکه تجارب معنوی را چیزی همانند توهم و خیالات هر بیمار اسکیزوفرنیک بدانند، ناکام ماند.

تحلیل و نقد

تعریف الحاد

با توجه به اینکه پاسکویینی تعریف روشنی از الحاد در تمامی آثار خود نداده است و تنها الحاد نظری را به ناتوانی از درک مفهوم خدا (به‌عنوان یک موجود فراطبیعی) تعریف کرده است که بر اساس موضعی که نسبت به مؤمنان اتخاذ می‌کند، به الحاد نظری، عملی و خصمانه تبدیل می‌شود، حوزه‌های مورد بررسی او نشان می‌دهد که الحاد، با تمام مظاهر خود مورد نظر اوست چنانکه در اثر دیگرش با عنوان «الحاد و رستگاری» که دیدگاه کارل رانر (۱۹۸۴) - (۱۹۰۴)^۱ را در خصوص امکان رستگاری برای ملحدان و ناباوران به خدا بیان می‌کند نیز، این نکته را تأیید می‌کند که الحاد در معنای موسع آن مورد نظر اوست. رانر چهار محل تعارض میان الهیات و الحاد را نشان می‌دهد که در واقع هم ظهور و بروز الحاد به شکل مدرن و هم سیر پیشرفت الحاد به صورت مستقیم و غیرمستقیم را نیز بیان می‌کند. تعارض اول پیشرفت علوم طبیعی بوده که خاستگاه آن دوران مدرن است که مدعی می‌شود در جهان پیشرفته کنونی که کشفیات جدید آن امکانات بی‌شماری در اختیار بشر گذاشته، نیاز بشر به خدا بسیار کمتر شده است. به عبارت دیگر بشر برای فهم طبیعت هیچ نیازی به خدا ندارد؛ تعارض دوم گسترش الحاد به نام آزادی فردی و انسانی است. این نوع الحاد، انسان‌گرایانه یا کاملاً بشری

۱. Karl Rahner: کشیش یسوعی و الهی‌دان آلمانی، او استاد دانشگاه فرایبورگ آلمان و یکی از الهی‌دانان تأثیرگذار سده بیستم است. مفهوم «مسیحیت گمنام» توسط او مطرح شده و پاسکویینی در کتاب «الحاد و رستگاری» به آن پرداخته است.

محسوب می‌شود، به این معنا که خودمحموری و آزادی فردی دستاویزی برای عدم اعتقاد به وجود خدا شده است. متفکرانی چون فویرباخ و مارکس از این ایده دفاع می‌کردند؛ تعارض سوم در زمینه مسئله شر است؛ اینکه اگر خداوند خیر مطلق است، چگونه شر مجوز وجود در جهان را دارد؛ تعارض چهارم نیز که خود شکلی از الحاد محسوب می‌شود (الحاد عملی) بی‌تفاوتی محض به پرسش‌های دینی است؛ به این معنا که اساساً مواجهه با خدا در جهان کاملاً سکولار که ارزش‌های معنوی از آن رخت بر بسته و ارزش‌های مادی جایگزین آن شده، فاقد ارزش است و بی‌علاقگی محضی نسبت به آن وجود دارد که پاسکوینی درباره هر چهار نوع تعارض الحاد و ایمان، در آثار خود به بحث و بررسی پرداخته است (pasquini, Atheism and Salvation, 2000, pp. 27-36).

بنابراین اولین نقدی که می‌توان مطرح کرد، به تعریف پاسکوینی از الحاد مربوط می‌شود؛ زیرا تعریف الحاد نظری به صورت ناتوانی از درک مفهوم خدا، تعریفی غیرفلسفی و روانشناسانه و در عین حال اثبات نشده است، به این معنا که هنوز هیچ‌یک از روانشناسان حتی خود پروفیسور ویتز به نحو متقنی استدلال نکرده‌اند که الحاد با ناتوانی از درک مفهوم خداوند مساوی است. البته پاسکوینی نیز آشکارا چنین رأی ندارد، اما مصادیقی که ارائه داده، در واقع نشان‌دهنده این است که صدمات شدید عاطفی در ارتباط با خانواده، فرد را دچار چنان یأس و ناامیدی می‌کند که نمی‌تواند وجود خداوند را بپذیرد یا حتی وجود او را در عالم تحمل کند و نسبت به او احساس خشم و نفرت می‌کند. پس دیدگاه او تا جایی پذیرفتنی است که آسیب‌های شدید عاطفی در دوران خردسالی و نوجوانی را با عدم پذیرش خدا مرتبط می‌داند، اما اینکه آنها ناتوان از فهم ایده خدا هستند، جای مناقشه دارد؛ چرا که در این صورت باید تمامی ملحدان دچار این نوع ناتوانی باشند و هرگز هم نتوانند بر ناتوانی خود غلبه کنند و ایمان بیاورند که در این صورت قصوری متوجه آنها نخواهد بود. اما مسئله این است که در بسیاری از نمونه‌هایی که خود او ارائه داده، گراییدن به مسلک الحاد صرفاً به دلیل تبدیل شدن به یک مد، مورد توجه جوانان قرار گرفته است و هیچ دلیل عقلی، منطقی و حتی ناتوانی در کار نیست. روشن نشده است که کدام‌یک از این

عوامل، یعنی ناتوانی از درک مفهوم خدا به عنوان یک عامل روانشناختی یا کشش و جاذبه جامعه روشنفکری الحادی به عنوان یک عامل اجتماعی، نقش اصلی را در گرایش به الحاد دارد و ثانیاً درجه اهمیت و تعمیمی بوده که پاسکویینی برای نقش ناکامی در ارتباط با پدر و حتی خانواده به طور کلی در نظر گرفته است، چرا که تصویر «پدری و پسری» میان خدا و بشر یا انعکاس ارتباط سه اقنوم با خانواده؛ تنها در جهان مسیحیت اعتبار دارد؛ در حالی که پدیده الحاد تنها مختص جامعه مسیحی نیست و تمامی جوامع مدرن و حتی غیرمدرن نیز با آن درگیر هستند. بنابراین نظریه مورد نظر، فاقد ویژگی تعمیم پذیری بوده و تنها در جهان مسیحی اثبات شدنی است.

تأثیرپذیری از فروید

همان گونه که گفته شد پاسکویینی در واقع خود ابداع کننده نظریه پدر ناکارآمد نیست، بلکه در واقع این نظریه از آن پروفیسور پل سی ویتز است و به نظر می رسد او در پرداخت این نظریه به شدت تحت تأثیر فروید قرار دارد. در واقع پروفیسور ویتز، خود فروید را به عنوان یک کیس - الگو با روش خودش بررسی کرده است،^۱ چنانکه می دانیم اساس تبیین فروید از دین را دیدگاه های روانکاوانه او تشکیل می دهد و منشأ گرایش به دین از نظر وی، نیازها، آرزوها و تمایلات نهفته در ناخودآگاه انسان است^۲ و کاوش های روانکاوانه او در نهایت غریزه جنسی سرکوب شده را عامل اصلی گرایش بشر به دین معرفی می کنند. در نظریه پدر ناکارآمد نیز فقدان پدر به هر شکل و تأثیر آن بر گرایش به الحاد، تحلیلی کاملاً فرویدی است، چرا که اولاً تأثیر ناکامی در رابطه با پدر، در ضمیر ناخودآگاه متفکران ناباور شاخص نشان داده شده است و ثانیاً همان گونه که فروید منشأ پیدایش دین را با عوامل روانی چون جهل، ترس و غریزه جنسی (عقدۀ اودیپ) مرتبط می کند، او نیز عوامل روانی و روانشناختی (خودآگاه و ناخودآگاه) را در شکل گیری باورهای ایمانی و الحادی پررنگ

1. see: Vitz, 1998, p. 192.

۲. او در طرح این ایده خود تحت تأثیر تئوری پروجکشن فویرباخ بوده است، ن.ک: Vitz, 1998, p: 209 - 210

کرده است (Vitz, 1998, pp. 13-15). البته این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که آنچه فروید و نیز پاسکویینی و پرفسور ویتز با عنوان عوامل روانشناختی درباره منشأ دین بررسی کرده‌اند، در واقع عوامل گرایش به دین است، نه منشأ دین^۱ که آن هم با انتقاد روانشناسان و روانکاوان پس از او و از جمله شاگردان خودش مانند یونگ و آدلر (۱۹۳۷ - ۱۸۷۰)^۲ روبه‌رو شد. یونگ اگرچه در این نکته که خاستگاه دین نهاد ناخودآگاه بشر است، با فروید موافق بود، اعتقاد داشت اینکه فروید روان ناخودآگاه را به تمایلات جنسی منحصر می‌داند، امر بی‌اساسی است.

جنبش روشن‌ها

بررسی آثار پاسکویینی نشان می‌دهد که علاوه بر عوامل روانشناختی مانند آنچه در نظریه پدر ناکارآمد آمده است، ترغیب روشنفکران و متفکران به افکار و عقاید الحادی در درجه اول و تبلیغ عقاید و سبک زندگی مادی‌گرایانه توسط ستارگان سینما و افراد مشهور جامعه، به عنوان عاملی اجتماعی در جهت دادن به افکار و عقاید جامعه بسیار اهمیت دارد. برای روشن شدن مطلب لازم است که به اختصار مطالبی درباره «جنبش روشن‌ها»^۳ توضیح داده شود. جنبش روشن‌ها یا «brights movement» جنبشی اجتماعی با هدف ترویج درک و اظهار عمومی جهان‌بینی طبیعی و همچنین پذیرش حقوق برابر مدنی برای افراد دارای جهان‌بینی طبیعی است. این جنبش در سال ۲۰۰۳ با سه هدف ارتقای درک عمومی و اذعان به جهان‌بینی طبیعی، به رسمیت شناخته شدن افرادی که این گونه جهان‌بینی دارند و پذیرش مشارکت این افراد شکل گرفت. وجه متمایز این جنبش از دیگر جنبش‌ها و

۱. بحث منشأ دین بحثی کلامی و فلسفی است و عواملی مانند جهل، ترس و سرکوب‌گریزه جنسی که فروید به آنها اشاره کرده، عوامل تأثیرگذار بر گرایش به دین است. او ابتدا بر این باور بود که آزادی مطلق جنسی سبب از میان رفتن گرایش به دین در بشر می‌شود که بعدها خود از آن عدول کرد.

۲. Alfred Adler: روانشناس بنام اتریشی، وی که نخستین پیشگام گروه روانشناسی اجتماعی در روانکاوی تلقی می‌شود، در سال ۱۹۱۱ از فروید جدا شد.

3. Brights movment

سازمان‌ها، جذب بی‌خدایان، ندانم‌گرایان (لادری‌گرایان) و شک‌گرایان است. عنوان «روشن» با معنای متعارف روشن و صفت روشنی، قدری تفاوت دارد و در واقع معادل جهان‌بینی طبیعت‌گرایانه است. دلیل دنت از اعضای این جنبش است و پیشنهاد می‌کند کسانی که مقابل این جنبش قرار دارند، می‌توانند خود را «سوپر» به معنای «Supernatural» بنامند^۱. افرادی مانند ریچارد داوکینز تمایل شدیدی دارند که به‌عنوان مبلغی ضد‌مذهب در جنبش روشن‌ها مورد توجه و تأیید قرار گیرند. بسیاری از اظهارات خصمانه و عجیب داوکینز پایه علمی ندارد و تنها به‌منظور ایجاد شوک تبلیغاتی اظهار می‌شوند. سم هریس نیز همان‌گونه که قبل از این اشاره شد، از دیگر نویسندگان و مبلغان ضد‌مذهبی است که با انتشار کتاب «نامه‌ای به ملت مسیحی» که در واقع پاسخ دفاعی او به منتقدان کتاب نخستش «پایان ایمان» بود، سعی می‌کند از جامعه دین‌زدایی کند. پاسکوینی می‌گوید که او برای این کار بودجه‌ای بالغ بر دویست هزار دلار در اختیار داشته است، در حالی‌که او مطابق رأی فیلسوفان دین در هیچ‌یک از زمینه‌های مورد نیاز چنین تبلیغ و دعوتی تبحری نداشته است.^۲ اسکات آتران (۱۹۵۲)^۳ یک انسان‌شناس است و درباره کتاب «نامه‌ای به ملت مسیحی» اعتقاد دارد که اظهارات سم هریس^۴ به لحاظ علمی بی‌اساس، به لحاظ روانشناختی بی‌شکل و به لحاظ سیاسی ساده‌انگارانه است. بررسی رفتارهای او با همکاران و اطرافیان نشان می‌دهد که او تشنه شهرت است و می‌خواهد همواره مرکز توجه باشد.

1. <http://Wikipedia.org>

۲. او درجه دکتری علوم اعصاب دارد و مرتبه او در فلسفه بی‌آی است. قسمت عمده نقد او بر امور مذهبی معاصر در ایالات متحده آمریکا متمرکز است و ادیان را مانع پیشرفت به‌سوی روشنگری، معنویت و اخلاق می‌داند و به نحو ویژه‌ای آموزه‌های سلام را برای تمدن خطرناک می‌شمارد.

۳. Scott Atran. انسان‌شناس فرانسوی - آمریکایی در دانشگاه میشیگان و مرکز ملی پژوهش پاریس است. او در زمینه تروریسم، خشونت و دین و اسلام‌گرایی بنیادگرا می‌نویسد و تدریس می‌کند.

۴. سم هریس قصد خود را از انتشار کتاب «نامه‌ای به ملت مسیحی» فروپاشی نظام فکری و اخلاقی مسیحیت در متعهدترین اشکال آن اعلام کرده است. این کتاب در واقع پاسخ به بازخوردهای کتاب اول او «پایان ایمان»

است و در سال ۲۰۰۶ در فهرست پر فروش‌ترین کتاب‌ها قرار گرفته است: <https://fa.m.wikipedia.org>

پاسکوینی معتقد است که این انگیزه در میان این افراد آنقدر قوی است که حتی اگر احساس کنند بازگشت آنها به دین بیشتر می‌تواند موجبات شهرت آنها را فراهم کند، چنین کاری را انجام می‌دهند. او با احترام از آنتونی فلو^۱ نام می‌برد و معتقد است که او وقتی احساس کرد که الحاد به مد زودگذری در جامعه تبدیل شده است و دیگر نمی‌تواند عطش شهرت او را فروبشاند، دوباره اظهار می‌کند که جهان دارای یک طراح هوشمند است. او پیشرفت‌های مولکولی جدید را بهانه قرار می‌دهد و مقدمات بازگشت خود را فراهم می‌کند تا شوک جدیدی درباره خود ایجاد کند (Pasquini, 2014, pp. 16-17).

پاسکوینی معتقد است که چنین وضعی نتیجه تقابل ساختگی علم و دین توسط تعدادی از دانشمندان است که دچار بدفهمی در هر دو یا یکی از آنها شده‌اند، او در کتاب «شخصیت ملحد» الحاد را یک مد بیمارگونه توصیف می‌کند که نوجوانان دبیرستانی برای آنکه خود را شبیه سلبریتی‌های سینما کنند یا برای آنکه خود را عضوی از جامعه روشنفکرها نشان بدهند، مواضع آنها را دنبال می‌کنند.^۲

ارزیابی و نقد

با توجه به اینکه مهم‌ترین دستاورد پاسکوینی در بررسی‌هایش، نشان دادن اهمیت و نقش علل و عوامل غیرفلسفی در گرایش به الحاد و جهان‌بینی مسلط بر غرب یعنی جهان‌بینی الحادی و سکولار با استفاده از دستاوردهای روانشناسی در این زمینه است، این انتقاد همواره مطرح می‌شود که پررنگ شدن نقش عوامل روانشناسی، بیش از عوامل دیگر ما را با خطر تقلیل دین به روانشناسی روبه‌رو می‌کند، حال اینکه الهیات و روانشناسی به‌عنوان دو رشته مستقل اگرچه شاید تعاملات سازنده و روشنگری داشته باشند، در زمینه مسئله الحاد، خوانش اصیل در واقع همان خوانش فلسفی است و دستاوردهای روانشناسی، هنگامی برای فیلسوف

۱. آنتونی فلو در سال ۲۰۰۴ از امضاکنندگان مانیفست انسان‌گرا بود، با این حال در همان سال در ۸۱ سالگی رسماً تغییر عقیده‌اش را در زمینه فلسفه دین اعلام کرد و پذیرفت که جهان آفریده شده است:

<https://fa.m.wikipedia.org>

2. see: pasquini, The Existence of God, 2010, p. preface vii

دین ارزشمند است و او را یاری می‌کند که به صورت مستقل و بدون پیش فرض، دستاوردهای خود را در اختیار فیلسوف قرار دهد و دچار آمیختگی با آن نشود. به این معنا که روانشناسی به لحاظ ماهیت خود، ایمان را به نتایج آن فرو می‌کاهد، چرا که غایت آن درمان بیماران و بهداشت روان در جامعه است، اما غایت دین اساساً هدایت افراد و رستگاری آنهاست و این دو هرگز نباید به یکدیگر فروکاسته شوند. پاسکوینی گرچه بسیار کوشیده است با کنار هم قرار دادن عوامل اجتماعی و روانشناسی، پازل گرایش به الحاد را کامل و به این وسیله از تقلیل دین به روانشناسی جلوگیری کند، تأکید بیش از اندازه او بر نقش ناکامی‌های عاطفی و روانی متفکران و فیلسوفان الحادی، همواره این خطر را برای آرای او ایجاد کرده و موفقیت او در این زمینه نسبی است. نکته دیگر زاویه دید او در بررسی نقش ناکارآمدی کلیسا در این مسئله است. به طور کلی دیدگاه مسیحیان درباره عقاید مسیحی با دیدگاه ما تفاوت بسیاری دارد و نکاتی هست که پاسکوینی یا به دلیل دیدگاه درون دینی خود نسبت به مسیحیت یا به ملاحظه جایگاه خود به عنوان یک کشیش، آنها را نادیده گرفته است. بسیاری از عقاید مسیحی از دیدگاه ما به شدت دچار تحریف منابع و نقص‌های منطقی و فلسفی است، اما این مسئله برای آنها و حتی برای مخالفان کلیسا اساساً مطرح نیست یا اهمیت چندانی ندارد، البته برخی از ارباب کلیسا که به چنین نقص‌هایی آشنا هستند، به نحوی سعی در توجیه آن داشته‌اند. پاسکوینی نیز خود از کسانی است که سعی داشت این مطلب را با تفکیک خط اصلی مسیحیت از تفاسیر گوناگون اناجیل چهارگانه توجیه کند.^۱ ناکارآمدی کلیسا در آثار او به چند نمونه خطای اخلاقی و تجاوز به عنف (مانند آنچه برای ریچارد داوکینز رخ داده است) منحصر می‌شود؛ در حالی که عوامل اصلی تری چون نقص و کاستی فلسفی و اعتقادی، اشتباهی سیری ناپذیر آنها برای تصاحب زمین و به دست آوردن قدرت و ثروت، از چشم مردم و نویسندگانی چون استیون رانسیمان (۲۰۰۰ - ۱۹۰۳)^۲ پنهان

1. see: Pasquini, 2014, p: 44 - 46

۲. استیون رانسیمان، تاریخدان انگلیسی، نویسنده دوره سه جلدی «تاریخ جنگ‌های صلیبی» می‌گوید پاپ فرمانروایان را به جنگ ترغیب می‌کرد و بسیاری از آنها برای فرار از تکفیر پاپ آغازگر جنگ‌های بسیاری

نمانده است. او نه تنها به آغازگری، تشویق و تشجیع مردم به جنگ علیه مسلمانان و تفتیش عقاید به همراه شکنجه اشاره می‌کند، بلکه حتی در خصوص سوءاستفاده سیاسی کشیشان از آیین اعتراف مؤمنان در کلیسا مطالبی دارد (رانسیمان، استیون، ۱۳۷۱، ص. ۱۴۴)؛ در حالی که کلیسا و سیستم حاکمیتی مملو از خشونت و سختگیری درباره اعتقادات دینی و حتی غیردینی مردم، سهم بسزا و بسیار بیشتری از آنچه دارد که پاسکوینی در نظر گرفته است. جنگ‌های صلیبی، تفتیش عقاید و جنگ‌های داخلی اعتقادی نمونه آنهاست که او گرچه اعتراف دارد که کلیسا برای چنین سبعتی هیچ توجیهی ندارد،^۱ او به‌عنوان یک کشیش دیدگاه جانبدارانه‌ای در قبال آن دارد، به‌علاوه عملکرد دهشتناک کلیسا نه تنها به‌اندازه مجموعه عواملی که گرایش به الحاد در جوامع غربی را سرعت بخشیده است، بلکه در پدید آوردن تقابل جدی میان علم و دین نیز سهم بسزایی دارد.^۲ اما پاسکوینی با رد تقابل میان علم و کلیسا^۳ و نادیده گرفتن وقایعی که در پی تقابل تفکر کلیسایی و علمی رخ داد (مانند آنچه در باب گالیله اتفاق افتاد) کلیسا را پرچمدار تحولات و پیشرفت‌های علمی می‌داند.

با این حال باید انصاف داد که پروژه‌ای که پاسکوینی با جدیت دنبال کرده، در دوره کنونی کم‌نظیر یا حتی بی‌نظیر است. جرأت و جدیت او در مطرح کردن دیدگاه‌های خود درباره زوایای پنهان شخصیت متفکران مشهور و مطرحی نظیر سارتر، سیمون دوبوار، راسل، کامو، داوکینز و ... با وجود فضای مسلط فکری جامعه، موجب شده که جانب احتیاط را فرو گذاشته و جانب واقعیت و حقیقت درباره شکل‌گیری باورها و عقاید آنها را گرفته است که خود موجب برانگیختن خشم و اعتراض طرفداران آنها می‌شود و لزوم بررسی بیشتر درباره تأثیر مسائل عاطفی، تربیتی و روانی را در گرایش‌های دینی و ضددینی، بیش از پیش نشان می‌دهد که خود خدمت خطیری است.

بودند. ن ک: رانسیمان، استیون، تاریخ جنگ‌های صلیبی، ج ۳: ۲۷۰.

1. see: Pasquini, 2014, p.42

۲. ن ک: پالمر، رابرت. ر، ۱۳۸۳: ۶۶

3. see: pasquini, The Existence of God, 2010, p: 40 - 43

کتابنامه

۱. پالمر، رابرت، ر. (۱۳۸۳). *تاریخ جهان نو*. (ا. طاهری، Trans). تهران: امیر کبیر.
۲. رانسیمان، ا. (۱۳۷۱). *تاریخ جنگ های صلیبی* (جلد ۳). تهران: علمی فرهنگی.
۳. رانسیمان، استیون. (۱۳۷۱). *تاریخ جنگ های صلیبی* (جلد ۱). (مترجم: م. کاشف) تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۴. ناس، ج. ب. (۱۳۹۳). *تاریخ جامع ادیان*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
5. Bowlby, J. (1979). *Atheist Leaders and Immoral Relationships* in conservapedia.com/Atheism. conservapedia.com/Atheism.
6. dawkins, R. (2006). *The God of Delosion*. Boston: Bantam press.
7. Donnis, D. (1997). Retrieved from www.cbsnews.com/8301504763
8. pasquini, j. j. (2000). *Atheism and Salvation*. University Press of America.
9. pasquini, j. j. (2010). *The Existence of God*. University press of America.
10. Pasquini, J. J. (2014). *Atheist Persona*. NewYourk: UNIVERSITY PRESS OF AMERICA.
11. Vitz, P. c. (1998). *Sigmund freuds Christian Unconscious*. New york: Guilford Press.
12. VITZ, P. C. (1999). *Faith of the Fatherless* (Second Edition ed.). san francisco: Ignatius Press.